

Journal iranian political sociology

Vol. ۶, No. ۱۱, Bahman ۲۰۲۲

<https://dx.doi.org/10.30510/psi.2022.231206.3162>

Mythos and Logos in Ferdowsi's Shahnameh

Abstract:

The 'myth' is receiving serious scientific attention that indicates this domain is valued. Myths have been seeded in humans' mind since history began and nurtured through imagination rather than developing their roots in humans' logical minds. The world of myths is not ruled by logical wisdom that makes myths (Mythos) and Logos (wisdom) to be mutually exclusive. In the eyes of many, myth is a superstitious and inattentive subject; however, it has the power of opening a world of enlightenment to humans if the key to its realization is developed, which is nothing but having a scientific and philosophical approach and being open to opposite opinions. The author used a descriptive-analytical research method, inspired by the literature and examples from Shahnameh, to specify the difference between 'mythos' and 'logos' and describe how the parallel movement of these two contributed to believing in myths and understanding the Iranians history of civilization.

Keywords: Shahnameh, Myth, Symbol, Mythos and Logos.

میتوس و لوگوس در شاهنامه فردوسی

جمیله صارمی یاراحمدی^۱

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۷/۶

رضا فهیمی^۲

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۱/۱۵

رحیم طاهر^۳

چکیده:

چکیده: پرداختن جدی علوم به اسطوره، مهر تأییدی برارزش‌گذاری‌ها به این حوزه است. اسطوره چونان بذری است که در سپیده دم آغازین روز تاریخ، در کشتزار ذهن آدمیان شروع به جوانه زدن کرد، جوانه‌ای که ریشه آن، از شالیزار خرد آبیاری نمی‌شد بلکه این تخیل انسان بود که آن را در دامن خود پرورش می‌داد. در دنیای اسطوره‌ها، میتوس (اسطوره) در مقابل لوگوس (عقل) قرار دارد. اسطوره در منظر نگاه بسیاری، موضوعی خرافی و فاقد توجه است در حالی که این توان را دارد که دنیایی از روشنی‌ها را پیش روی انسان بگشاید به شرط این که آدمی برای قابل درک ساختن جنبه میتوسی اسطوره، کلید کشف آن‌ها را در دست داشته باشد که آن کلید، قدر مسلم، ورود به قلمرو نمادها و داشتن جهان بینی علمی و فلسفی و پرهیز از جزم اندیشی و توجه به عقاید دیگران، حتی مخالفان است. پژوهشگر، با استفاده از روش تحقیق (توصیفی-تحلیلی)، تکیه به منابع کتابخانه‌ای و ذکر مثال‌هایی از شاهنامه، تفاوت بین میتوس و لوگوس را مشخص نموده و بیان کرده که حرکت موازی این دو حوزه، چقدر به باور مندی اسطوره‌ها و شناخت تاریخ تمدن ایرانیان، یاری نموده است.

واژه‌های کلیدی: شاهنامه، اسطوره، نماد، میتوس و لوگوس.

^۱ دانشجوی دکتری، گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشکده علوم انسانی، واحد ساوه، دانشگاه آزاد اسلامی، ساوه، ایران jmyarahmadi@yahoo.com

^۲ استادیار، گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشکده علوم انسانی، واحد ساوه، دانشگاه آزاد اسلامی، ساوه، ایران (نویسنده مسئول) Rezafahimi.ltr@gmail.com

^۳ استادیار، گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشکده علوم انسانی، واحد ساوه، دانشگاه آزاد اسلامی، ساوه، ایران Rahimtaher50@gmail.com

فرهنگ نویسان تازی بدان گونه که شیوه مطلوب و کاربردی آنان است، اسطوره را واژه ای عربی انگاشته و آن را به مفهوم افسانه ها، سخنان بی بنیاد و شگفت انگیز شمرده اند درحالی که اسطوره ما، شاهنامه، به مکتبی فلسفی شباهت دارد که فرزانه اندیشمندی چون فردوسی تدوین کننده آن است و یکی از پرمحتوا ترین نمود های فرهنگ بشری و در واقع نوعی جهان نگری باستانی محسوب می شود که دارای بنیاد ها، ارزش ها و روش های ویژه خود است که از مردمان این کهن دیار، به یادگار مانده است.

در دنیای اسطوره، تخیل، یگانه تازمیدان و حاکم مطلق است؛ تخیلی که می تواند بازگو کننده فرهنگ و سنت پیشینیان باشد. اسطوره پرداز بزرگ ایران، تا آن جا که دانسته می شود فردی عقل گراست و پایه های اندیشه او را ستون خرد، محکم می سازد و یقیناً چنین فردی اسطوره را بر نمی تابد. زیرا نمایش صحنه های جذاب روایت های حماسی شاهنامه، ابتدا با نیایش خدای جهان، ستایش خرد و سپس با سخن از چهار عنصر تشکیل دهنده هستی آغاز می شود و به شیوه حکمای الهی ادامه می یابد در حالی که اسطوره، روندی ما بعد الطبیعی و خارق عادت را عرضه می دارد پس چگونه است که شاعری خردگرا و حکیم، با چنین ایدئولوژی محکم و استواری، روح خود را با اسطوره عجین می سازد؛ داستان هایی که حتی مردم زمانه را خرسند نمی سازد و آن ها نیز، این روایت ها را دروغی بیش نمی انگارند تا آن جا که شاعر هرگاه خود را ملزم به پردازش اسطوره می بیند، در آغاز و انجام داستان هایش دست به توجیه منطقی برای تفهیم گفته هایش می زند. و خواننده را بر این باور سوق می دهد که با داستان هایی اسرار آمیز و نمادین روبروست و نویسنده با آن ها برخوردی خردگرایانه دارد تا آن جا که اسطوره شناسان، به این باور رسیده اند که کاری که فردوسی در گذشته های دور انجام داده، آن ها، به تازگی در توجیه و تفسیر جنبه میتوسی (میتولوژی)، به آن رسیده اند.

در مکتب اسطوره شناسی، هر پژوهشگری سعی نموده است بر اساس افکار و جهان بینی شخصی، به پرسش های بنیادین خود و دیگران پاسخ دهد تا با یاری آن پاسخ ها، پرده از رازهای جهان هستی برداشته شود و نیاز های فرهنگی جامعه برطرف گردد.

اسطوره روایتی شکل گرفته از سوی آدمی است چرا که انسان ها از تنش، پریشان حالی و هرج و مرج، بیزارند لذا اسطوره ها خلق می شوند تا آشفتگی ها را سامان دهند و بار دیگر اعاده کننده نظم و یکپارچگی باشند. و درواقع اسطوره توجیهی است که از سوی بشر، برای شناخت جهان و قابل فهم ساختن آن، ارائه می شود و انسان را چون نقشی زیبا، به عالم رویا و خیال می برد و در آن جا معنا را به او عرضه می دارد.

برخی از تعاریف، به اسطوره، رنگ و صبغه جامعه شناسی می دهد چرا که می توان بین اسطوره و ایدئولوژی، به دلیل خاستگاه ذهنی آن ها، رابطه ای تنگاتنگ برقرار ساخت اما با وجود وجه اشتراکی که دارند، نمی توان تفاوت آنان را در نحوه پیدایش و عملکردشان، نادیده انگاشت زیرا اسطوره در پیوند با ریشه ها و باورهای آدمی است در حالی که کار ایدئولوژی شکل بخشیدن به این ریشه ها و باورهاست. در فلسفه یونان قدیم، میان میتوس (اسطوره) و اندیشه لوگوسی (عقلانی)، تنشی همیشگی برقرار بود. بدیهی است که نقطه دید دانشوران مادی گرا، کور است و قادر نیستند لایه اسطوره ای (میتوسی) حماسه را به لایه عقلی (لوگوسی) آن نزدیک سازند در صورتی که لوگوس، خصیصه ای است در انسان که با عقل و شعور سر و کار دارد و می تواند او را به سوی قوه تمیز، منطقی، قضاوت درست، مرز بندی و ادراک بکشاند و نسبت به جهان و خویشتن خویش بیشتر آشنا نماید. بدیهی است اگر انسان با دیدی دیگر بیندیشد و قلمرو شناخت خود را وسیع تر سازد یقیناً از پیشداوری و یک سو نگری دوری می کند و در اسطوره، آن چه را که با چشم ظاهر قادر به دیدن آن نیست تُنک مایه و بی ارزش به حساب نمی آورد زیرا نگرش نو و بدیع باعث می آید، دگر بار، فرهنگ دنیای باستان، رونق و گرمی یابد و روایی و بایستگی حقیقی خود را کسب

کند و بدین ترتیب، دروازه ای از تجربه های معنوی، فرهنگی و ملی به روی مردم گشوده گردد و همانا این آرزو، میسر نمی شود مگر با هماهنگ سازی جنبه اسطوره ای (میتوسی) حماسه با جنبه لوگوسی (عقلی) آن. حماسه ملی ایران، با تصویر سازی فردوسی، از آغاز پادشاهی کیومرث تا پایان پادشاهی کیخسرو، از جنبه میتوسی بسیار استواری برخوردار است و باید گفت که جنبه میتوسی شاهنامه، بر مبنای جهان بینی مذهبی طراحی شده است و شالوده جهان بینی ایرانیان باستان در بخش اسطوره (میتوس) بردو اصل خیر و شر استوار است. در این پژوهش، تلاش محقق بر ابهام زدایی و توجیه دو واژه "میتوس" و "لوگوس" معطوف است و با توجه به پرسش های تحقیقاتی زیر عزم خود را برای پاسخگویی به آن ها جزم نموده:

۱- رابطه بین میتوس و لوگوس در ادوار مختلف چگونه شکل گرفته است؟

۲- همسو سازی و حرکت موازی واژه های میتوس و لوگوس چگونه میسر می شود و چه نتایج دارد؟
پیشینه تحقیق: موضوع مقاله، استفاده از منابع ویژه ای را می طلبد که پژوهنده، با به کارگرفتن آن ها، توانست به کار خود سامان بخشد از جمله، کتاب ها و مقاله های:

● رویا حماسه اسطوره: بخش ابتدایی این کتاب در پیوند با اسطوره، و در رابطه مستقیم با بحث میتوس و لوگوس است.

● از رنگ گل تا رنج خار: که نویسنده در آن، ضمن مبحث داستان های اساطیری، توضیحی کوتاه و بسنده در باره میتوس و لوگوس ارائه داده اند.

● تحلیل میتوس های روایی لشکر کشی کیکاوس به مازندران در شاهنامه: در این تحلیل طبق نظریه نور تروپ فرای، نگارندگان، ملک پایین و سام خانیانی بیان نموده اند که: اسطوره خارج از ادبیات نیست و با عناوینی خاص، میتوس، به چهار نوع ادبی، یعنی: کمدی، رمانس، تراژدی و طنز، اختصاص می یابد که در نتیجه نمی توان نقش نماد ها را در تعبیر و تفسیر این انواع، نادیده گرفت و صد البته باید اذعان داشت که نمادها می تواند به یاری علوم مختلف جنبه میتوسی روایت را با جنبه لوگوسی آن همسو سازد.

● بررسی و تحلیل تراژدی سیاوش بر مبنای نظریه میتوس تراژدی فرای: در این بررسی نیز، معارف وند و فولادی، با تکیه به اندیشه فرای، روایت میتوسی سیاوش را به نوع میتوس تراژدی، منحصر کرده و الزاما براساس عنوان مقاله، جنبه لوگوسی داستان، مورد بحث قرار نگرفته است.

● معرفت شناسی اسطوره از منظر فروید: در این مقاله، اسطوره، از منظر علم روانشناسی مورد بحث و بررسی قرار گرفته است.

● میتوس و لوگوس ترجمه و تلخیص بهار مختاریان: که منحصر به بحث میتوس و لوگوس در بازه های مختلف زمانی است.

● بررسی رابطه تطبیقی واژه لوگوس از منظر هراکلیتوس و نشان چلیپا در اندیشه ایرانیان: که نویسندگان صفاری و شریف زاده کمک شایانی به همسو سازی میتوس و لوگوس و باورمندی اسطوره ها نموده اند درست به مانند هدفی که پژوهنده، در جهت باورمندی بخش اسطوره ای شاهنامه، دنبال کرده است.

● ترجمه فریده فرنود فر از میتوس و لوگوس گادامر: این برگردان، روشن کننده رابطه پر تنش میتوس و لوگوس است که به لحاظ ظاهر در تضادند در حالی که اسطوره و علم، عملا در بطن واژه میتوس قرار دارند.

● مفهوم لوگوس از آغاز تا کنون: نیلوفر مسیح در این مبحث، ضمن مطرح نمودن نقطه نظر های فیلسوفانی چون: ارسطو، افلاطون، هایدگر و دریدا، به بررسی مفهوم این دو واژه در برهه های مختلف پرداخته است.

روش تحقیق: همان طور که در چکیده، ذکر شد؛ از آن جا که طرح تحقیق، توصیفی-تحلیلی شمرده می شود، روش پرداختن به موضوع از طریق فیش برداری و استفاده از منابع کتابخانه ای انجام گرفته است.

مبانی تحقیق: براساس نوشته های نخستین یونان، واژه میتوس در معانی: اندیشه، روایت و بیان گزارش و حکایت کاربرد داشته است. بین دو واژه مذکور تفاوت بسیار حساس و ظریفی مشاهده می گردد زیرا ظاهراً از هر دو، معنای مترادف کلام و سخن اعاده می شود ولی تحوّل و تطوّر زمانی، به نوعی این دو واژه را از نظر مفهومی از یکدیگر دور ساخته است. حکایت ادیسه، اثر مشهور هومر، یکی از مهمّترین مآخذی است که تمایز معنایی میتوس و لوگوس را آشکار و بر جسته می سازد زیرا (تلماخوس)^(۱) برای دور ساختن مادرش (پنلوپ)^(۲)، این سخن را بر زبان می راند: « میتوس موضوع مردانه است، همه چیز من، زیرا مال من در خانه قدرت است ».

(ر.ک: مختاریان، ۱۳۸۹: ۱)

به عبارت دیگر میتوس، یبانگر قدرت است و به عنوان واژه قدرتمندان به کار می رود. هومر برای این واژه، از تعبیر دیگری نیز استفاده می کند از جمله: حرف خود را به دیگران تفهیم نمودن یا به قولی، حرف خود را به کرسی نشانیدن، البته تعبیر اخیر، ناصواب به نظر نمی آید زیرا کسی که از موضع قدرت کلامش را اظهار دارد قطعاً میتوس او مورد پذیرش واقع خواهد شد.

به اعتقاد هومر، لوگوس، واژه ای مسرت بخش، متملقانه و خوشایند دیگران است که «در کهن ترین منابع به صورت جمع به کار رفته است یعنی به صورت (Logoi) یعنی افرادی که هنوز پایگاه اجتماعی ندارند».

(مختاریان، ۱۳۸۹: ۱)

بعد از هومر، لوگوس به کلامی اطلاق می شود که متهم در دادگاه برای دفاع از حقوق خود، ارائه می دهد در حالی که آن کلام از هیچ پایگاه استدلالی استوار و قابل توجهی بر خوردار نیست. در این جاست که لوگوس معنایی را در بر می گیرد که کار برد آن، اختصاص به ضعف و زیر دستان دارد اما به تدریج، تحوّل و دگرگونی زمان، سبب می آید که لوگوس بار منفی معنایی خود را از دست بدهد و مفهومی دموکراتیک و مثبت کسب نماید تا آن جا که هراکلیت این واژه را، واژه ای ارزشی می داند و می گوید: لوگوس، طبیعت همه چیز را آشکار می کند و در تمام واقعیت، ساری و راسخ است. او لوگوس را به معنای کلمه، یک مفهوم عینی می پندارد که برخلاف باور پیشینیان، اسطوره های دست نیافتنی، از طریق حواس همه جا قابل رؤیت می باشد. هراکلیتوس را از این رو می توان آغازگر مکتب تجربه گرایی پنداشت. در مقوله خدا و لوگوس، او بر این باور است که: لوگوس هم، اندیشه انسانی است و هم، اصل هدایت گر جهان، و قانونی است که جهان را نظم می دهد و اذهان انسانی، می تواند آن را درک کند و عقل جهانی، فراگیر، مشترک و همگانی است و هر انسان عاقلی که بخشی از لوگوس یا عقل جهانی را در خود دارد با اتصال به عقل جهانی است که به معرفت دست می یابد. همه چیزمظهر لوگوس است زیرا از قانونمندی برخوردار است و همانند عقل، در بدن آدمی کار می کند.

(ر.ک: خراسانی، ۱۳۹۵: ۲۴۶، ۲۳۵، ۲۴۸ و ۲۴۹)

لایبر از قول هراکلیت می گوید: « خود شناسی و معقول بودن به همه انسان ها بخشیده شده است. بی توجه به این امر مسلّم که لوگوس چیزی همگانی است، افراد جوری زندگی می کنند که گویی دریافتی خصوصی در اختیار دارند».

(ر.ک: مختاریان، ۱۳۸۹: ۱)

بعد از این توجیه و استدلال که اساس لوگوس را تجربه همگانی تشکیل می دهد و میتوس، آن سخنی است که خبری ناباورانه و افسانه ای را اعلام می دارد، طبیعتاً شکاف عظیمی بین اسطوره و سایر انواع نوشته ها پدیدار گشت تا آن جا که اسطوره، به عنوان داستانی مطرح شد که از زبان بغان شکل می گیرد زیرا داستان های بغانی و

نیمه بغانی، گاه به قهرمانان، دیوان و ارواح گذشتگان اختصاص می یابد که نقد دقیق و موشکافانه، ایدئو لوژیک و علمی و اخلاقی از این داستان ها، چه بغانی و چه نیمه بغانی، کاری بس غامض و پیچیده است. و اسطوره شناس تا با میلی راستین و از ته قلب باور نداشته باشد که اسطوره، به منزله یکی از پر بارترین و گستره ترین نمود ها در عرصه فرهنگ بشری است نمی تواند به درکی درست و سنجیده از اسطوره برسد.

بحث اصلی: اگر انسان نگاهی ویژه به افق دیرین ایرانشهری داشته باشد، متوجه اتحاد و پیوستگی حقیقی مردم این سرزمین، با مجموعه آفرینش می گردد. پیوندی که سرانجام به الگوهایی تبدیل می شود که به وسیله آن می توان تضاد هایی چون خیر و شر، کمال و نقصان، نور و تاریکی و زشتی و زیبایی را از یکدیگر متمایز نمود. زندگی مطلوب و رسیدن به آرامش نسبی غایت آرزوی هر انسانی است حتی افرادی که هنوز با مفهوم حقیقی تمدن بشری بیگانه اند. نیاز مبرم جوامع انسانی برای دست یابی به یک نظام مقتدر ارزشی، همیشه در طول زمان وجود داشته و دارد تا نوع بشر به پشتوانه آن، بتواند سره را از ناسره، بازشناسد که یقینا این ارزش، لازمه حیات انسانی است و به گونه ای باید آن را فرهنگ و تمدن نامید. ضرورتی که در شاهنامه از شروع تا انجام پی گرفته می شود و فردوسی با عنایت به آن، در صدد است به عنوان پلی رابط، میان قوم ایرانی و ریشه های کهن آن، با توسل به حماسه سرایی و اسطوره پردازی، پیوندی استوار بر قرار سازد. اما چگونه؟ در این جا، لازم به بیان است که حیطه خرد در عرصه اسطوره محدود و اصولا مطرود است پس: برای فهم درست و برداشت صحیح از روایت های اسطوره ای، باید ارتباط میان دو واژه (میتوس)(۳) و (لوگوس)(۴) را مشخص نمود.

(ر.ک: مختاریان، ۱۳۸۹: ۱)

جان کلام این که میتوس روایاتی است از اعمال و کارهای یزدان، نیمه یزدان یا دیوان که نه فقط زمان و تقسیم آن، بلکه خود انسان، جانوران و حتی رویدادهای تاریخی و مفاهیم انتزاعی به اقتضای کیهان، تبیین و تعریف می شوند و بین آن ها رابطه ای جادویی و رمزآمیز برقرار می گردد که به آدمی فرصت می دهد تا به یاری صور ملموس، آن ها را درک کند و یا مغلوب و مقهور آنان گردد. میتوس ماده نیست، چیزی نیست که به راحتی بتوان آن را بررسی یا محکوم نمود، نتیجه نظام فکری بشری از تجربه انسان در رابطه با واقعیت است.

افلاطون در (پلیتیا ی)^(۵) خود بر این باور است که اسطوره ها در تعلیم و تربیت، فایده ای چون نمایش تصویری امر مسلم فلسفی دارند. گرچه او معتقد است که: « اسطوره ها، حقیقتی را باز نمونی می کنند. که مطمئنا از طریق دیگر می توان به آن رسید؛ در آرا و نظریات نو افلاطونی اواخر دوران باستان، میتوس نمایش تصویری امر حقیقی نا دیدنی تلقی می شد که هر گز روی نداده است، برای (یونگ)(۶) و (درور مان)(۷) این حقیقت، حقیقت کهن الگو ها، یعنی الگو های بنیادی نادیدنی ناشی از تجارب و رفتار هاست.»

(مختاریان، ۱۳۸۹: ۱)

زمانی درک لفظ میتوس، نقد صواب و روشنگرانه ای است که بر اساس اسطوره ها انجام گیرد چون فقط از طریق (هرمنوتیک)(۸) یا فن تشریح و توضیح نماد ها با اسطوره ها است که می توان از برگشت به خود اسطوره ها با گسستن از آن ها رها شد.

اصولا اصطلاح میتوس مقابل لوگوس قرار دارد یعنی: « در برابر داستان هایی حاکی از واقعیت که مقبول عقل و منطبق است.»

(سرامی، ۱۳۷۳: ۶۲)

با توجهی اندک به سیر و تحول معنایی این دو واژه، به درستی می توان به دگرگونی معنایی آن ها در ارتباط با یکدیگر پی برد که گاه از همدیگر فاصله گرفتند و تبدیل به دو قطب متضاد گشتند و تا جایی این تحول ادامه یافت که امروزه حقیقتا ممکن نیست معنای این دو کلمه را از هم جدا پنداشت.

در این جا با استناد به گفته فلاحی باید گفت: « اسطوره ها، ریشه در دنیای واقع دارند و... راز ناکی حماسه‌های [ملی (خصوصاً) شاهنامه، مربوط به نمادهای راه یافته به آن است].»

(فلاحی و دیگران، ۱۴۰۰: ۱۲۶ و ۱۲۷)

بدون شک زمینه ساز بستر تکاملی هر علمی، علم دیگر است. با استفاده از علوم و تغییر جنبه میتوسی به لوگوسی، نه تنها دیگر اسطوره ها، خرافه گویی و افسانه تلقی نمی شوند بلکه حداقل بهره ای که عاید خواننده می گردد، این است که به دنبال هرمنوتیک (تشریح) اسطوره، نیروی محرکه تلاش ذهنی او فعال می شود و دامنه گستره ذهنی اش افزایش می یابد. باید دانست، یاری خواستن از علوم گوناگون، مسلماً ارائه دهنده بینش های متنوعی از جنبه میتوسی (اسطوره ای) حماسه و همسو سازی آن با جنبه لوگوسی (عقلی) است که هرگز متوقف نمی شود و جنبه هرمنوتیک (تشریحی) حماسه، همواره در طول زمان روندی تکاملی و رو به جلو دارد.

به همین جهت است که با وجود تحقیقات گسترده ای که علوم مختلف در زمینه شناخت میتوس (اسطوره) انجام داده اند، عرصه تکاپو و تحقیق برای روشن ساختن دیگر ابعاد آن، روز به روز وسیع تر می شود و برآستی همه متخصصان در تلاشند با تکیه بر دانش، پاسخگوی چالش های ذهنی خود و دیگران باشند، به ویژه این که فردوسی با باز تولید شاهنامه و دخالت اندیشه و جهان بینی خردمندانه خود در آن، توانسته است اثر بخشی این اسطوره را صد چندان سازد.

فردوسی را اغلب، حکیم، خطاب می کنند گاه ممکن است این عنوان، کمی انسان را به تفکر وادارد که چرا حکیم؟ با سیری گذرا در شاهنامه می توان به عمق اندیشه فلسفی و جهان بینی ظریفی که در لابه لای ابیات آن نهفته است، پی برد و به این طریق شایستگی این عنوان و نسبت را، برای این شاعر بزرگوار محرز دانست. وقتی حکیم طوس، از کسانی چون سیاوش، کیخسرو، کیومرث، فریدون و... سخن می راند به خوبی آگاهی دارد که باید روی چه مسائلی تکیه داشته باشد تا بتواند جهان بینی والای خود را به دور از هر نوع قضاوت شخصی به دیگران منتقل سازد. در این گفتار، تاکید بر آن نیست که بیان شود، فلسفه، اخلاق، روان شناسی و یا هر علم دیگری، دقیقاً بیانگر جنبه لوگوسی (عقلی) اسطوره است بلکه مقصود آن است که روشن گردد، اسطوره بر مبنای افکاری تخیلی ساخته و پرداخته می شود که سر انجام، ذهن آدمی، لباسی از حقیقت را بر آن می پوشاند.

بررسی افکار خیالی، خواه ناخواه انسان را وادار به تحلیل و بررسی هایی می نماید که ناگزیر، با یکی از علوم بشری ارتباط می یابد. به طور مثال تحلیل شخصیت کیخسرو، شاه موبد شاهنامه، که نمادی شاخص و برجسته از هویت آرمان گرای فردوسی است و در کسوت قهرمانی با خصلت های پهلوانی، در عرصه اسطوره (میتوس) بروز و ظهور می یابد، در آینه ذهن هر یک از خوانندگان ممکن است به گونه ای متفاوت تجلی یابد. یکی او را پرنده ای می پندارد که در طلب جایگاه اصلی خود، شتابان راهی باغ ملکوت می شود. این جاست که تحلیلگر، با خود می اندیشد: بی شک این مرد افسانه ای به راز بزرگ هستی، یعنی مرگ اختیاری دست یافته و می خواهد به اختیار خود و مطابق میل و خواسته اش، این دیر خراب آباد را ترک گوید و با مرگ اختیاری به حیات واقعی خود بقا بخشد و به قول حکیم بزرگوار، فردوسی، « تنش حاضر و روحش غایب است». در این نوع بررسی، تلاش تحلیل کننده، بیان ایدئولوژیک شخصیت کیخسرو است. درحالی که پژوهشگران علم روانشناسی، تحلیل هرمنوتیک دیگری را ارائه می دهند و براین باورند که همواره فرد در پاسخ به ناکامی ها و فشار های ناشی از آن، واکنش های متعددی را از خود به نمایش می گذارد مثل: پرخاشگری، رجعت و بی تفاوتی. و آن ها می گویند پیام ناکامی ها و سر خوردگی ها، طبیعتاً گاه پرخاشگری، گاه رجعت و گاه گوشه گیری و انزوا طلبی است. که با نگرشی ژرف و عمیق به زندگی کیخسرو، می توان فهمید، ناکامی های دوران کودکی، برآستی دو پیام را برای او به همراه داشته

است. یکی پر خاشگری که در قالب حمله به توران زمین نمایان می شود و دیگری رجعت و انزوا طلبی، که برای توجیه عمل خود، می گوید:

به یزدان گراید همی جان من که آن دیدم از رنج درمان من
شدم سیرزین لشکرو تاج و تخت سبکبار گشتیم و بستیم رخت
(فردوسی، ۱۳۹۶: ج ۴؛ ۳۴۵ و ۳۴۷)

مطالعه علوم مختلف از جمله دانش روان شناسی، این آگاهی و بینش را به خواننده ارائه می دهد که از زاویه دید جدید تر و بهتری به تحلیل و باز نگری اسطوره ها و شخصیت های داستانی بپردازد و باید اظهار داشت، فریود نخستین روان شناسی بود که به این قسم از فروع نقد ادبی، هویت و رسمیت بخشید و به وضوح توانست برای نامگذاری و اثبات بسیاری از ایده هایش میان ادبیات و دانش روانشناختی، ارتباط ملموس و ویژه ای برقرار نماید که اکنون به همت و بدعت گذاری این دانشمند بزرگ، می توان به جنبه میتوسی شاهنامه، رویکردی لوگوسی (عقلانی) عرضه داشت. در حقیقت، امری مسلم است که اسطوره در تمام طول تاریخ بشری، جاری و ساری است. بنابراین، باید دانست که مرور بر روایات اسطوره ای، به نوعی ما را با جوهر خالص اتفاقات تاریخی آشنا می سازد. امروزه هر قدر علمی تر و به روز تر، به تحلیل و تشریح اسطوره ها، پرداخته شود، سود بیشتری را در بر دارد و بیش از آن که ما را به گذشته واقف سازد، به راستی، پژوهشی در مورد حال و آینده ماست.

در دنیای غرب، قرن ها، اسطوره ها و نگرش های اسطوره ای به جهان را، نوعی تلاش بی فایده و ابتدایی انسان، برای درک جهان آفرینش می دانستند. در حالی که با گذشت زمان دانشمندان به این نتیجه رسیدند که تفکر اسطوره ای چیزی مجزا از اندیشه های علمی نیست و آن را نمودار اولیه تفکر علمی دانستند. طوری که حالا، بسیاری از پژوهشگران، دیگر، اسطوره ها را، خرافه های ناشی از نادانی بشر اولیه، در رویارویی با معما های هستی نمی دانند و به آن، تا حد زیادی باور پیدا کرده اند. به گفته اسماعیل پور: «انسان های ابتدایی نیز میان اسطوره و افسانه مرز قائل بودند و آنان، اسطوره را سرگذشتی حقیقی و افسانه را غیر حقیقی می پنداشتند».

(اسماعیل پور، ۱۳۷۷: ۵۲)

داستان های شاهنامه، دو بُعد کاملاً متفاوت دارند که دسته ای از آن ها خرد پذیر و حقیقی اند، مانند اغلب داستان های تاریخی و دسته ای، حاوی رمز و راز هایی هستند که خرد به سختی پذیرای آن ها می شود مگر به مدد تأویل و تفسیر عاقلانه و منطقی، بیشتر حکایت های بخش اسطوره ای و اندکی از روایت های بخش تاریخی، جنبه اسطوره ای دارند که به عنوان مثال، به میتولوژی و شرح و تأویل لوگوسی چند نمونه از این روایات پرداخته می شود:

■ **جام جهان بین کیخسرو:** سهروردی در لغت موران، از جام جهان بین کیخسرو، به جان و خویشتن انسان، تأویل می کند.

در ادبیات عرفانی ایران، جام جهان بین و جام جم، معمولاً به: دل، عقل، نفس دانا، مرشد، انسان کامل، تعبیر و تأویل شده است. حافظ، در بیت زیر، جام جهان بین را همان دل پاک می داند که سالک، از وجود آن بی خبر بوده است و می گوید:

سالهادل طلب جام جم از ما می کرد و آنچه خود داشت ز بیگانه تمنّا می کرد

(حافظ، ۱۳۶۴: ۱۹)

در برآیندی از سخن‌ها دیده می‌شود که در بعضی نشریات علمی، جام جهان‌بین، کارکردی بس فرا تر و شگفت‌تر داشته و ترانما یا تلویزیون بوده است که اگر پندار آدمی در این زمینه، به پرواز در آید، می‌تواند گنگ دژ کیهانی را ماهواره ای بداند که عکس‌ها و نمایه‌های آسمانی را برای جام جهان‌نما می‌فرستد تا با نگرش به آن از بودنی‌های جهان آگاهی یابد، چنان‌که به گفته فردوسی:

نشان و نگارِ سپهرِ بلند همه کرده پیدا چه و چون و چند
همه بودنی‌ها بدوی اندرا بدیدی جهاندار افسونگرا
(فردوسی، ۱۳۹۶: ج ۳، ۳۴۵ و ۳۴۶)

■ **گذرسیاوش از آتش:** از فرا سوی قرون گذشته، آن‌چه از آیین‌ها و آداب و رسوم داوری ایزدی، از مردمان این سرزمین افسانه‌ای، به یادگار مانده، آیین سوگند است. در حالی که گذر از آتش یا به قولی آیین سوگند، از جمله رسومی است که امروزه کاملاً منسوخ گشته، اسطوره‌شناسان، آتش را بن‌مایه داوری ایزد می‌دانند و این موضوع، در واقع بی‌ارتباط با تقدس و پاکی آتش، در باور و بینش قدما نیست که متهمان به گناه، برای اثبات بی‌گناهی خود، از آن عبور می‌کرده‌اند.

شاهنامه از جمله آثار ارزنده‌ای است که جان تازه‌ای در کالبد فرهنگ ایرانی می‌دمد و آیین تمام‌نمای آیین‌ها، از خود گذشتگی‌ها، مبارزات و درگیری‌های میان خیر و شر است.

در این روایت جاودانه، سیاوش، فرزند کیکاوس، دومین پادشاه کیانی است که بعد از تولد، جهت آموزش و پرورش، به رستم سپرده می‌شود و به زابل می‌رود، پس از بازگشت و گذر سال‌ها، همسر کیکاوس در نخستین برخورد با سیاوش، عقل و هوش از کف داده و دل به او می‌سپارد اما شاهزاده پاک سرشت، تسلیم خواسته او نمی‌شود و حریم عقّت و نیکو سرشتی را پاس می‌دارد و سودابه از سر نا کامی او را متهم به خیانت می‌سازد و کاوس برای برطرف نمودن تردیدهای ذهن بیمارگونه اش، از موبدان، راه‌چاره را می‌جوید و آنان می‌گویند:

زهر دو سخن چون برین گونه گشت بر آتش یکی را ببايد گذشت
چنین ست سوگند چرخ بلند که بر بی‌گناهان نیاید گزند

(فردوسی، ۱۳۹۶: ج ۲، ۲۳۲)

سودابه، از ترس رسوایی، این آزمون را نمی‌پذیرد در حالی که سیاوش، با اعتماد به نفس کامل، جسورانه به درون آتش می‌شتابد و با پیروزی، این آزمون را پشت سر می‌نهد اما برای رهایی از نیرنگ‌ها و دسیسه‌های سودابه، داوطلبانه، راهی جنگ با افراسیاب می‌گردد و بعد از رخداد سلسله حوادثی، به طرز فجیعی به فرمان افراسیاب، سر از تن او جدا می‌شود و از خون برزمین ریخته او، گل پر سیاوشان می‌روید. که می‌توان گفت روییده شدن گل سیاوشان از خون او، اشاره به ارتباط تنگاتنگ انسان و گیاهان در ایران باستان دارد که پیشینه‌ای کهن و میتوسی دارد. بعضی معتقدند: «سیاوش از آسمان اسطوره به عنوان خدایی مقتدر و در خور ستایش به زمین حاصلخیز نزول می‌کند و خویش‌کاری را که به وجود آوردن کیخسرو، برای پایان دادن به بدی‌ها و پلشتی‌هاست به انجام می‌رساند و سپس در قالب انسانی کامل بازهم به آسمان صعود می‌کند».

(شکیبی ممتاز، ۱۳۸۹)

در اسطوره‌ها معمولاً نوعی پیوستگی میان زندگی انسانی و نباتی دیده می‌شود انسان بدوی و حتی عرفا، با طبیعت ارتباطی تنگاتنگ و سیستماتیک داشته و بارها به قرار گرفتن دانه، در زمین و رویش مجدد آن اشاره کرده و این موضوع را با مرگ انسان و قرار گرفتن جسد او در خاک و زنده شدن دوباره اش مقایسه کرده اند تا آن جا که مولانا می‌فرماید:

کدام دانه فرو رفت در زمین که نرست چرا به دانه انسانت این گمان باشد
(مولانا، ۱۳۸۶، ۳۳۰)

از دگر سو، نمادینگی آتش نیز، به جنبه میتوسی داستان، قوت بخشیده است، که می‌توان در این خصوص شاهد تعبیرهای گوناگونی بود. عده‌ای براین باورند که آتش، یکی از عناصر بنیادی، در تکوین هستی و جهان مادی است و می‌گویند آن چه وجود دارد اساس خلقت آن، در ارتباط با چهار عنصر اصلی آب، آتش، خاک، و باد است و بعضی آتش را استعاره از حیات جاویدمی دانند.

آتش به نظر هراکلیتوس نیز، لایه زیرین و بنیاد تمام پدیده‌هاست و پدیده‌ها، نمود و وجوه گوناگون آن هستند، ذات همه اشیا، از آتش است؛ هستی از آتش آغاز می‌گردد و به صورت‌های مختلف درمی‌آید و پس از مدتی دوباره به اصل خود رجوع می‌کند. بنابراین آتش مبدا همه اشیاست.

(ر.ک: شهرستانی، ۱۴۰۰/ق/۱۹۸۰م، ج ۲، ۸۱)

■ **کشف آتش:** با دقت به اساطیر ایران باستان، می‌توان متوجه جایگاه والا و پر رمز و راز و حقیقی اسطوره‌ها شد. به اعتقاد مهرداد بهار، هوشنگ، دومین شاه پیشدادی، در اسطوره «نماینده اورمزد برای نابودی اهریمن و نماد آفریننده است که از بر خورد سنگ او به سنگ بزرگی که نماد آسمان است، آتش خورشید در آسمان پدید می‌آید و مار یعنی تاریکی و سرما از میان می‌رود و خلقت، کامل می‌شود».

(بهار، ۱۳۷۳: ۲۲۳)

به زور کیانی رهانید دست جهان سوز مار از جهانجوی جست
برآمد به سنگ گران سنگ خرد همان و همین بشکست خرد
فروغی پدید آمد از هر دو سنگ دل سنگ گشت از فروغ آذرنگ

(فردوسی، ۱۳۹۶: ج ۱، ۳۰)

در باب روایت کشف آتش بعضی از ناقدان گویند: هرگاه انسان با تکیه بر خرد خود، نمادها را با اصل لوگوسی حماسه، تطبیق دهد، پی می‌برد که «برای فروزان شدن آتش، علاوه بر جرقه، به مکمل دیگری نیاز بوده که سریع به جرقه، واکنش نشان داده و شعله ور شود و گرنه جرقه، به تنهایی نمی‌تواند شعله ایجاد کند و بهترین گزینه برای عنصر مکمل، همانا تصاعد گاز، خواهد بود».

(خدادادیان، ۱۳۸۷: ۷۵)

با توجه به این نکته که حکومت پیشدادیان، در محلی به نام آساک (مسجد سلیمان) امروزی بوده است، می‌توان احتمال داد مار تیره تنی که دود از دهانش برمی‌خاسته جریان سطحی نفتی باشد که گاز از آن متصاعد می‌شده است.

رومن گیرشمن در تحقیقات خود پیرامون آتشکده مسجد سلیمان در جنوب غرب ایران، « سوخت آن را از تصاعد طبیعی گاز می داند».

(گیرشمن، ۷۵: ۱۳۷۲)

بنا به گفته یاقوت حموی، در مسجد سلیمان، آتشکده ای قدیمی موجود است که ساختن آن را به دیو ها، نسبت داده و گفته اند: حضرت سلیمان وقتی برقالیچه معروف خود می نشست، به هنگام نماز هر جایی می رسید، دیوان، فوراً مسجدی را برای او بنا می کردند تا در آن نماز بگذارد ولی در حقیقت بر بالای صفاً مسجد، آثاری دیده می شود که با همه آتشگاه هایی که از ایران باستان بر جای مانده کاملاً مطابقت دارد.

در گذشته، به مسجد سلیمان، نفتون می گفتند که یکی از مراکز تجمع زرتشتیان بوده، علت مستقر ساختن آتشکده در این مکان، وجود گازهای نفتی بود که از خلل و فرج زمین بالا می آمد و متصاد می شد و امکان ایجاد آتش جاوید را فراهم می ساخت و شاید به علت این که مسجد سلیمان در زمان پادشاهان پیشدادی، پایتخت آنان بوده است و برخورد سنگ هوشنگ، با سنگ دیگر و نشت گاز، در سطح زمین، موجب برافروخته شدن آتش گردیده، کشف آتش را به هوشنگ نسبت داده و آن را فروغ ایزدی دانسته اند و بدین ترتیب جنبه میتوسی داستان شکل گرفته که با ورود « لوگوس » خرافه ها رنگ باخته اند. فردوسی خرد گرا نیز، یاری عقل را در توجیه این نوع روایت ها، امری ضروری می دانسته تا آن جا که می گوید:

تو این را دروغ و فسانه مخوان به یکسان روشن زمانه مدان

ازو هر چه اندر خورد با خرد دگر برره رمز معنی برد

(فردوسی، ۱۳۹۶: ج ۱، ۱۲)

■ **جمشید:** باید دانست شاخص و نمودار میتوسی فرّ در شاهنامه، خورشید تابنده یا هاله ای از نور است که در رخسار شاه یا هر فرد خجسته ای تجلی می یابد و در پادشاهی جمشید، آن نور تابنده، از وجود او، رخت بر می بندد که امروزه روانکاوان، تاریکی وجود او را، از منظر روانشناسی به شخصیت نارسیمی او مرتبط می سازند. شاهنامه، روایتی (اپیزودیک)^(۸) است که به خاطر دقایق و نکته های ظریفی که در جنبه های میتوسی آن، وجود دارد، هر لحظه مجال کشف و تحلیل لوگوسی تازه ای را به پژوهشگران، عرضه می دارد.

عظمت وافر که جمشید در جایگاه پادشاهی ایران می یابد عصر او را مبدل به درخشان ترین و با شکوه ترین دوران اساطیری ایران می سازد زیرا او، به پشتوانه هوش و ذکاوت بی کران خود، توانسته بود خدمات ارزنده و بی بدیلی را به انسان روزگار خود عرضه دارد. اما چه عاملی سبب می شود که سرانجام ادعای خدایی کند و به باور پیشینیان فرّ شاهنشاهی (فروغ ایزدی)، از او دور گردد.

در کتاب (دی اس ام -۵)^(۹) که به همت روان پزشکان امریکا، به نگارش در آمده می توان جمشید را شخصیتی خود شیفته (نارسیسم) دانست زیرا در آن کتاب، چندین ویژگی برای این بیماری ذکر شده که مواردی از آن نشانه ها، با رفتار بیمار گونه جمشید تطبیق دارد از جمله: احساس بزرگ منشی، بی نظیر بودن، شایستگی و متمایز بودن از سایرین.

افراد مبتلا به این اختلال، توانمندی های خود را بیش از حدّ برآورد می کنند و موفقیت های خود را بیش از اندازه بزرگ جلوه می دهند، در نتیجه از دیگران انتظار تحسین بی نهایت دارند. افراد خود شیفته، مغرورانه به خود می نگرند و خود را فردی آرمانی و منحصر به فرد می انگارند در حالی که در پس ظاهر توانمند آنان، شخصیتی نهفته

است که نیاز به تأیید دیگران دارد و جمشید با به رخ کشیدن خدمات خود، نشانه و علامت این اختلال را، در وجودش، پر رنگ تر می ساخت. تا آن جا که فردوسی گوید، جمشید:

یکایک به تخت مهی بنگرید به گیتی جز از خویشان را ندید...
چنین گفت با سالخورده مهان که جز خویشان را ندانم جهان

(فردوسی، ۱۳۹۶: ج ۱، ۴۵-۴۴)

بدین ترتیب می توان فهمید که تقویت جنبه لوگوسی اسطوره ها تا چه اندازه به جایگاه ارزشی آنها می افزاید زیرا اسطوره، به ویژه شاهنامه، با همه عظمت و سترگی خود، از انعطاف پذیری منحصر به فردی برخوردار است که می توان آن را با روش های نو بنیان نقد ادبی و دیدگاه های تلفیقی میان رشته ای و از زاویه دید امروزی تر، مورد بررسی و نگرش قرار داد.

■ **کیکاوس:** باید اذعان داشت، شاهنامه، معتبرترین سند اسطوره (حماسی - تاریخی)، ملت ماست که حاصل ضمیر ناخود آگاه جماعت ایرانی، در طی قرون متمادی است و با روایت های فرا تاریخی و فرا مکانی خود، نیازمند تعبیر و تکرار معناست، تا عظمت وجودی خود را بیش از پیش جلوه گر نماید. به بیان دیگر، « تأویل متن در حکم کوششی برای راه یابی به افق معنایی اصیل است».

(احمدی، ۱۳۹۱: ۴۹۷)

در روایت پادشاهی کیکاوس، فردوسی در همان ابیات نخستین، خصوصیات او را، متمایز از پدرش می داند و می گوید او شاخ بدی است که از بیخی نیکو رسته :

اگر شاخ بد خیزد از بیخ نیک تو با بیخ تندی میاغاز ویک

(فردوسی، ۱۳۹۶: ج ۲، ۳)

اغلب، معتقدند از طریق حشر و نشر هرمنو تیک نمادها، می توان فهمید؛ خصوصیات در کیکاوس وجود دارد که در کمتر فرمانروایی دیده می شود، « او بیشتر از هر پادشاهی در شاهنامه، به فکر برآورده کردن خواسته ها و تکانه های درونی خود است. صفاتی چون زیاده خواهی، قدرت طلبی، تند خویی، بدخلقی، آزمندی، پندناپذیری، کم خردی، بی تدبیری، خود کامگی، قدر ناشناسی، زن بارگی و... در او آشکار است».

کلاهیچیان و پناهی، ۱۳۹۳: ۲۶۸-۲۳۷)

طبق نظریاتی که انجمن روان پزشکیان امریکا، در باره اختلال روانی پارانوئید ارائه می دهد، بسیاری از منتقدان ادبی، با تکیه برنظر آنان، کیکاوس را مبتلا به چنین اختلالی می دانند.

از طرفی بعضی از نظریه پردازان براساس ماجرای پرواز کیکاوس به آسمان، او را شخصی باهوش و زیرک دانسته و می گویند، پرواز، آرزوی دیرینه انسان بوده، از آن جا که در آثار تخت جمشید، تندیس هایی از شیران با سر انسان وجود دارد که نمادی از سه مظهر پاکی و تقدس (بال)، قدرت و توانایی (شیر) و اندیشه و خرد (سر انسان)، محسوب می شود و از این منظر: « گشودن راز آسمان نمونه اعلا پی پویایی شخصیت کاوس است».

(همان: ۱۳۹۳)

شایان توجه این که در رسانه بیداری اسلامی آمده که: مورّخین خارجی از کیکاوس به عنوان نخستین فردی که به فکر تسخیر آسمان افتاده، یاد کرده و حتی به اعتبار این که وی ضمن پرواز، تیر و کمانی باخود به همراه داشته است، از او به عنوان نخستین خلبان نظامی جهان یاد می کنند.

■ **مار:** بن مایه میتوسی روایت ضحاک را، مارهای روئیده شده برشانه هایش می دانند و در توجیه لوگوسی آن می گویند: «ضحاک نماد نفس است و عنصری مادینه، ابلیس عنصری نرینه و مار و اژدها نماد جنبه های خطرناک و وحشی و عصیانگر انسان است».

(سیمر غیان، ۱۳۹۱: ۱)

به قولی دیگر، ماران روی کتف ضحاک، اشاره به تحلیل این موضوع است: «که برای این که قدرت سیر شود باید هرروز و هر روز آزادی بیشتری سلب گردد».

(رحیمی، ۱۳۶۹: ۱۶۷)

در واقع، جاه طلبی ضحاک، نمایانگر نفس پلید و خبیث او و تأییدی بر سخن بالاست که فردوسی نیز در طیّ ابیاتی، می گوید: در آن روزگار، دوران فرزنانگان به سر آمده، و رادی جای خود را به پتیارگی و تبهکاری سپرده بود تا آن جا که هیچکس از بیم ستمگران حکومتی، سخن از نیکی، جز به راز نمی گفت:

نهان گشت کردار فرزنانگان پراگنده شد کام دیوا نگان...
 شده بر بدی دست دیوان دراز به نیکی نبودی سخن جز به راز

(فردوسی، ۱۳۹۶: ج ۱، ۵۵)

در تاریخ بلعمی آمده است: «این ضحاک را اژدها برای آن گفتندی که بر کتف او دو پاره گوشت بود بزرگ، دراز و سر آن به کردار ماری بود...و به ایام هیچ ملک، چندان خون ریخته نشد که به ایام ضحاک و تازیانه زدن و بر دار کردن، او آورد».

(بلعمی، ۱۳۷۴: ۱۴۱) / (طبری، ۱۳۹۵: ۱۰۲)

برخی از پژوهشگران، چون: افشار و صمیمی با اتکا به شواهد پزشکی، تاریخی و ادبی اذعان می دارند که «زایده های روئیده شده بر دو کتف ضحاک، ناشی از انگلی به نام پیوک است، از جهت علمی و در کتب پزشکی، انگل پیوک (دراکنکو مدیننسیس/کرم گینه/کرم اژدها/کرم مدینه/مدیننسیس) کرم انگلی رشته ای است که جنس ماده آن بسیار باریک و بلند و طول آن به ۷۰ تا ۱۲۰ سانتیمتر می رسد در حالی که جنس نر آن بیشتر از ۴ سانتیمتر رشد نمی کند.

(افشار، صمیمی، ۱۳۹۱: ۱۶۵)

طبق نوشته ابن سینا پس از ظاهر شدن التهاب در پوست و سوراخ شدن آن، توده ای سرخ مایل به سیاه، از آن خارج و مدام دراز می شود که حرکتش مانند حرکت یک جاندار است، چندان که برخی تصور کرده اند که جانور است.

(ابن سینا، ۱۳۸۷: ق: ۱۳۹ - ۱۳۸)

نظامی گنجه ای نیز به مبتلا بودن ضحاک به این بیماری، اشاره کرده است که شاید رهنمودی باشد برای قوت بخشیدن به جنبه لوگوسی(عقلانی) مارهای رسته شده بر دو کتف ضحاک:

می که فریدون نکند با تو نوش رشتۀ ضحاک برآرد ز دوش

(نظامی گنجوی، ۱۳۸۴: ۲۸)

ابن نباته به اسطوره ضحاک اشاره کرده و گفته است دو غده (سلعتان) بوده است که ضحاک در صورت ضرورت، برای ترساندن ضحفا آن ها را می جنباند و مدعی می شد که آن ها پیوسته به او ضربه می زنند و آرام نمی گیرند، مگر این که با مغز دو انسان که هر روز برایشان ذبح می شوند آن ها را اندود کنند.

(ابن نباته، بی تا، ۷۶)

سخنان مطرح شده از سوی بزرگان این احتمال را قوت می بخشد که ضحاک به بیماری انگلی پیوک مبتلا بوده و چه بسا بریدن مارها و رویش مجدد، دال بر درمان ناقص بیماری و عود کردن آن باشد.

منظور از بیان مثال های مذکور این است که آشکار گردد تضاد میان واژه های میتوس و لوگوس، در گذشته مانده و امروز دیگر تضادی در کار نیست و هردو به موزات یکدیگر در حرکتند و با تعبیر و تشریح اسطوره ها، می توان شاهد جوشش هزاران چشمه معرفت و دانش بود زیرا عالمان علوم مختلف، هر یک از زاویه دید خود، آگاهی و شناخت متفاوت و ویژه ای را به دیگران عرضه می دارند و همه در تلاشند تا براساس جهان بینی خود، میتوس(اسطوره) را با لوگوس(جریان واقعی)، به موازات یکدیگر قرار دهند.

از دگر سو، عاملی که بنیاد میتوسی شاهنامه را قوی می سازد نماد است به گونه ای که جنبه های سمبولیک میتوس(اسطوره)، راه حرکت لوگوسی(عقلانی) را هموار می نماید و در نتیجه همین حرکت عقلانی، زمینه بهره گیری از تجربیات گذشته و همچنین رشد فرهنگی مهتا می گردد.

در پایان باید افزود با عنایت به این موضوع که مبنای میتوس بر اسطوره و مبنای لوگوس بر عقل استوار است، ارائه تعریفی محدود و کوتاه در این باب بسیار دشوار است اما چیزی که اهمیت بحث را چندین برابر می سازد عدم توانایی کافی، برای بیان یک تعریف واحد و مختصر از این مقوله است.

نتیجه گیری: در گستره بینش آدمی، جهان بینی اسطوره ای چون روندی نیرومند و ایستا می تواند در کنار جهان بینی علمی و فلسفی، شا لوده رشد فکری و فرهنگی هرچه بهتر را بنیان نهد زیرا از طریق تلفیق و هماهنگی این نوع بینش هاست که در دراز نای تاریخ، تکامل و پیشرفت معنوی و روانی انسان فراهم آمده است که همین تکامل موجب گشته تضاد های معنایی واژه های میتوس و لوگوس کاملا بر طرف شود و هر دو به موازات یکدیگر، رشد فرهنگی جوامع گوناگون را سبب آیند و از اسطوره ها که به صورت رازی مبهم و سر به مهر، باقی مانده بودند رمز گشایی نمایند.

انسان بی شک برای قابل درک ساختن جنبه میتوسی اسطوره، ناگزیر باید کلید کشف آن ها را، در دست داشته باشد که آن کلید، قدر مسلم، دست یابی به قلمرو نماد هاست.

اسطوره، درونی ترین و بنیادی ترین حیطة دانش بشری است و باید گفت انسان اساطیری ازدرون، به پدیده های هستی می نگرد و اصولا در جنبه میتوسی، قواعد و مبادی عقلی جاری نیست .

پژوهنده بر این باور است که این امر مهم، میسر نمی شود مگر این که انسان به یاری بهره گیری از آگاهی و شعور خدادادی، از رده اندیشه مخالفان، در تعبیر و توجیه اسطوره ها، بپرهیزد و هرگز افق دید خود بر قضاوت نا عادلانه و غیر منطقی استوار نسازد و دگم گرایی و پافشاری بی جا، بر عقاید شخصی را، رها سازد و به قولی " ابر و باد و مه

وخورشید و فلک " در کار آیند تا مبانی میتوسی اسطوره، به موازات جنبه لوگوسی آن، در حرکت آید و راه تکامل فرهنگی، به روی بشریت گشوده شود.

۱- Telemachos: فرزند پیلوپ (پنلوپه) در منظومه «اودیسه» اثر هومر شاعر بزرگ یونان باستان است

۲- Penelope: مادر تلماخوس و همسر «اودوسئوس» در منظومه اودیسه.

۳- در بیشتر زبان های اروپایی اسطوره، Mythe خوانده می شود که واژه ای برگرفته از موتوس Muthos یونانی، به معنی: شرح، قصه و خبر است... [برخی از پژوهشگران بر این باورند که واژه Mythos] با واژه «میث» در اوستا، به معنی دروغ، یکی باشد". (کزازی، ۱۳۷۲: ۲ و ۵)

۴- Logos: از مهمترین اصطلاحات رایج در مکاتب فلسفی یونان است و قدمت آن به اندازه خود زبان یونانی است. Politeia-۵: جمهوری.

۶- Carl Gostav jung: فیلسوف و روان پزشک اهل سوئیس.

۷- Eugen Drewermann: روانکاو و متخصص الهیات و کشیش اسبق کلیسای کاتولیک

۸- Hermeneutics: علم تأویل و تفسیر.

۸- ایپزودیک (*Epizodic*): در فرهنگ اصطلاحات ادبی در تعریف واژه (*Epizode*) آمده است: «حادثه یا رویدادی مستقل است که در متن یک روایت بلند جای دارد، گاه این حادثه مستقل، به روند پیرنگ داستان مربوط می شود و گاه ربطی با پیرنگ داستان ندارد". ایپزودها، می توانند به تنهایی داستانی کاملی محسوب گردند و بی آن که لطمه ای به کل داستان وارد کنند، حذف یا جا به جا شوند». (داد، سیما (۱۳۷۱) فرهنگ اصطلاحات ادبی، چاپ اول. تهران: انتشارات مروارید).

۹- کتاب "DSM" یا راهنمای تشخیصی و آماری اختلالات روانی، مخفف:

Diagonostic and Statistical of Mental Disorders

برجسته ترین کتابی است که هر روان شناس و روان پزشکی با آن سر و کار دارد. "DSM" تازه ترین نگارش این کتاب است که به دست انجمن روان پزشکی آمریکا "APA" چاپ شده است. این کتاب بهترین راهنمای روان شناسان و روان پزشکان برای انجام فرآیند درمان اختلالات روانی است.

° مترجم: دکتر فرزین رضائی، دکتر علی فخرایی، دکتر آتوسا فرمند، علی نیلوفری، دکتر ژانت هاشمی آذر، دکتر فرهاد شاملو.

منابع کتاب‌ها:

- آوادیس یانس و نیکخو، هامایک و محمد رضا، (۱۳۸۱)، متن تجدید نظر شده تشخیصی و آماری اختلال های روانی، تهران: نشر سخن.
- ابن سینا، شیخ رئیس ابو علی حسین بن عبدالله، (۱۳۸۷ق)، *القانون فی الطب*، مصحح ابراهیم عبد الغفار الدسوق، جلد سوم، انتشارات: العثمانیه.
- ابن نباته، محمد بن محمد، (بی تا)، *شرح العیون فی شرح رساله ابن زیدون*، محقق محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت: انتشارات دارالفکر.
- احمدی، بابک، (۱۳۹۱)، *ساختار و تاویل متن*، چاپ چهاردهم، تهران: انتشارات مرکز .
- اسماعیل پور، ابو القاسم، (۱۳۷۷)، *اسطوره بیان نمادین*، تهران: نشر سروش .
- بلخی، جلال الدین محمد، (۱۳۸۶)، *کلیات شمس تبریزی*، چاپ دوم، تهران: نشر کتاب آبان.
- بلعمی، ابو علی، (۱۳۴۱)، *تاریخ بلعمی*، مصحح محمد تقی بهار، به کوشش پروین گنابادی، تهران: انتشارات زوار.
- بهار، مهرداد، (۱۳۹۸)، *پژوهشی در اساطیر ایران*، تهران: نشر آگه.
- بهار، مهرداد، (۱۳۷۳)، *جستاری چند در فرهنگ ایران*، تهران: نشر فکر روز .
- حافظ، شمس الدین محمد، (بی تا)، *دیوان غزلیات*، به کوشش خلیل خطیب رهبر، چاپ دوم، تهران: نشر کتاب فروشی صفی علیشاه .
- حموی بغدادی، یاقوت، (۱۳۸۰)، *معجم البلدان*، ترجمه علی نقی منزوی، تهران: نشر میراث فرهنگی کشور.
- خدادادیان، فرشید، (۱۳۸۷)، *کاربرد نفت و گاز در ایران*، تهران: نشر شرکت ملی نفت ایران.
- خراسانی، شرف الدین، (۱۳۹۵)، *نخستین فیلسوفان یونانی*، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- رحیمی، مصطفی، (۱۳۶۹)، *تراژدی قدرت در شاهنامه*، تهران: انتشارات نیلوفر .
- سرامی، قدمعلی، (۱۳۷۳)، *از رنگ گل تا رنج خار*، چاپ دوم، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- شهرستانی، محمد بن عبدالکریم، (۱۴۰۰ق/۱۹۸۰م)، *الملل والنحل*، بیروت.
- طبری، محمد بن جریر، (۱۳۹۵)، *تاریخنامه طبری*، برگردانیده منسوب به بلعمی، تصحیح و تحشیه محمد روشن، چاپ ششم، تهران: انتشارات سروش.
- فردوسی، ابو القاسم، (۱۳۹۶)، *شاهنامه*، به کوشش جلال خلقی مطلق، چاپ ششم، تهران: نشر مرکز دایره المعارف اسلامی (مرکز پژوهش های ایرانی و اسلامی).
- کزازی، میر جلال الدین، (۱۳۷۲)، *رویا حماسه اسطوره*، چاپ اول، تهران: انتشارات مروارید.
- گیر شمن، رومن، (۱۳۷۲)، *ایران از آغاز تا اسلام*، ترجمه محمد معین، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- نظامی گنجوی، جمال الدین ابو محمد الیاس بن یوسف زکی، (۱۳۸۴)، *کلیات خمسه حکیم نظامی*، تهران: انتشارات امیر کبیر.

° واحد دوست، مهوش، (۱۳۸۹)، رویکردی علمی به اسطوره شناسی، تهران: انتشارات سروش .

مقالات:

- ° با قری، زینب و همکاران، (۱۳۹۶)، *اختلال شخصیت پارانویا در رفتار گیکائوس در شاهنامه*، فصلنامه علمی- پژوهشی جستارهای نوین ادبی، شماره ۴، صص ۱۱۵-۱۲۷.
- ° پرنیان و بهمنی، موسی و شهرزاد، (۱۳۹۱)، *بررسی و تحلیل نماد های بخش اساطیری شاهنامه*، نشریه: متن شناسی ادب فارسی، دوره ۴۸، شماره پیاپی ۱۳، صص ۹۱-۱۱۰.
- ° تربتی، سرو ناز، (۱۳۹۱)، *پدیدار شناسی هرمنوتیک ارتباط انسانی مبتنی بر حکایت، با تاکید بر مفهوم مجال در میتوس*، نشریه فلسفه، دوره ۴۸، شماره ۱، صص ۶۱-۴۱.
- ° جهانشاهی افشار و صمیمی، علی و امیر سعید، (۱۳۹۱)، *شاهنامه فردوسی، اولین گزارش تاریخی از ابتلا به انگل پیوک*، فصلنامه تاریخ پزشکی، سال چهارم، شماره چهاردهم، صص ۱۷۹-۱۵۶.
- ° سیمرغیان، (۱۳۹۱)، *نشانه شناسی ضحاک، فصلنامه از اسطوره تا تاریخ*.
- ° شریف زاده و منصور، محمد رضا و مهشید سادات، (۱۳۹۴)، *معرفت شناسی اسطوره از نظر فروید*، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، شماره ۶۴، شماره پیاپی ۶۴، صص ۷-۲۹.
- ° شکیبی ممتاز و منصور، محمد رضا و مهشید سادات، (۱۳۸۹)، *جایگاه سیاوش در اساطیر، نشریه علمی- پژوهشی متن شناسی ادب فارسی، دوره دوم، شماره پیاپی ۱، صص ۱۱۶-۱۰۱*.
- ° صفاری احمد آباد و شریف زاده، سمیه و محمد رضا، (۱۳۹۵)، *بررسی رابطه تطبیقی واژه لوگوس از منظر هرالکلیتوس و نشان چلیپا در اندیشه ایرانیان*، نشریه باغ نظر، سال سیزدهم، شماره ۴۲، صص ۴۵-۵۴.
- ° فرنود فر، فریده، (۱۳۸۷)، *ترجمه میتوس و لوگوس هانس گنو رگ گادامر، ماهنامه کتاب ماه فلسفه، پیاپی ۱۲، صص ۱۰۰-۱۰۲*.
- ° فلاحی، منیژه و دیگران، (۱۴۰۰)، *پژوهشی در بنیان های اساطیری و تاریخی کیانیان، فصل نامه علمی تفسیر و تحلیل متون زبان و ادبیات فارسی (دهخدا)*، دوره ۱۳، صص ۱۵۴-۱۲۵.
- ° کلاهچیان و پناهی، فاطمه و لیلا، (۱۳۹۳)، *روان شناسی شخصیت کائوس در شاهنامه، فصل نامه ادبیات عرفانی و اسطوره شناختی*، دوره ۱۰، شماره ۳۷، صص ۲۶۸-۲۳۷.
- ° مختاریان، بهار، (۱۳۸۹)، *ترجمه بخش کوتاهی از میتوس و لوگوس لاینر، نشریه انسان شناسی و فرهنگ*.
- ° مسیح، نیلوفر، (۱۳۹۳)، *بررسی مفهوم لوگوس از آغاز تا کنون، ماهنامه ادبی کلمه، سال دوم، شماره هجدهم، صص ۱-۳۱*.
- ° معارف وند و فولادی، معصومه و محمد، (۱۳۹۸)، *بررسی و تحلیل تراژدی سیاوش بر مبنای نظریه میتوس تراژدی فرای، مجله علوم ادبی، سال ۹، شماره ۱۶، صص ۳۰۹-۳۳۶*.

° ملک پایین و سام خانیانی، مصطفی و علی اکبر، (۱۳۹۲)، تحلیل میتوس های روایی لشکرکشی کیکاوس به مازندران در شاهنامه، مجله شعر پژوهی (بوستان ادب) دانشگاه شیراز، سال پنجم، شماره چهارم، پیاپی ۱۸صص ۱۷۶-۱۵۱.